**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021010**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

عرض کردیم مرحوم آقای روحانی در بحث از حقیقت انشاء محور بحث را بررسی کلام مرحوم آخوند و مسلکی که به مشهور نسبت می‌دهد قرار دادند و در متن منتقی الاصول مسلک مشهور را ترجیح می‌دهند، مسلک مشهور در واقع این هست که انشاء این هست که ما با لفظ یک معنایی را در وعاء مناسبش که آن وعاء مناسب به اعتبار عقلایی، وعاء عقلا، ایشان اسم شرع را در متن نمی‌آورد ولی در پاورقی کلمۀ شرع را هم اضافه کرده ایجاد می‌کند. بر خلاف مرحوم آخوند که می‌گویند انشاء ایجاد معنا فی نفس الامر هست به معنای این که یک نوع اعتبار شخصی به وسیلۀ انشاء ایجاد می‌شود که این اعتبار شخصی تازه موضوع قرار می‌گیرد برای اعتبار عقلایی یا شرعی. مرحوم آقای روحانی می‌گوید نه ما یک اعتبار شخصی در متن ما یک اعتبار شخصی نداریم بلکه یک اعتبار عقلایی داریم و انشاء در مقام ایجاد آن اعتبار عقلایی است، یک همچین تعبیری را ایشان تعبیر می‌کنند. این مطلب در مورد صفات حقیقی، جاهایی که انشاء ما یک امر صفت نفسانی واقعی را داریم انشاء می‌کنیم، طلب، تمنی، ترجی، خب این معنا ندارد دیگر، هدف این نیست که یک امری که عقلا و شرع آن را اعتبار کردند تحقق پیدا کند. خب این را چه کار کنیم؟ ایشان می‌گویند که ملتزم می‌شویم که انشاء نیست. جلسۀ قبل عرض کردم که آیا این مطلب ایشان مطلبی هست می‌شود بهش ملتزم شد، یعنی مسلم نیست که انشاء یک معنای عام دارد و همۀ اینها را شامل می‌شود؟ موارد طلب و ترجی و تمنی؟ عرض کردم نه بعضی از بزرگان اهل ادب مثلا طلب را با انشاء مقابل هم قرار دادند من جمله مرحوم رضی، مرحوم شیخ رضی رحمة الله علیه در شرح کافیه طلب را با انشاء مقابل هم قرار داده. البته مرحوم شیخ رضی یک مطلبی در بعضی جاها انشاء را یک معنای عام قرار داده، مقسم قرار داده برای طلب و غیر طلب ولی اینها تفاوت ماهوی با هم ندارند، حالا می‌خواهم همین را توضیح بدهم، مرحوم رضی در یک جایی عبارت‌هایش را اشاره کردم به عبارت‌هایش که عبارت ایشان

**شاگرد:** اینکه فرمودید انشاء به عنوان یک چیز نمی‌تواند تعلق بگیرد انشای طلب مگر در نزد عقلا خودش یک اعتبار عقلایی نیست؟

**استاد:** نه

**شاگرد:** طلب را اعتبار می‌کنند

**استاد:** نه، انشای طلب اعتبار عقلایی نیست.

**شاگرد:** عقلا وقتی یک چیزی را الزام می‌کنند برای همدیگر

**استاد:** نه الزام غیر از طلب است. انشای طلب فقط در جاهایی نیست که یک عامل یا یک، یعنی کسی باشد که سلطنت داشته باشد.

**شاگرد:** اشکالی ندارد الزام دو تا برادر نیست به همدیگر

**استاد:** نه آن چیزی ندارد عقلاءً. من عبارت‌هایی را اشاره کردم که در شرح رضی، جلد ۲، صفحۀ ۳۰۰ فرمودند غیر الخبریة اما انشائیۀ و اما طلبیه و جمل انشائیه و طلبیه را دو جور جملات قرار دادند در جلد ۴، صفحۀ ۱۰۹ و ۱۱۰ و اینها این شکلی است.

یک جای دیگر انشائیه را مقسم قرار دادند ولی روح مطلب وقتی این دو تا را با همدیگر مقایسه کنیم می‌بینیم تفاوتی ندارد، بحث ایشان این است که آن معنای ایجادی و ایقاعی که به معروف نسبت داده شده‌اند این را در طلب قائل نیست، یعنی انشاء را ایجاد المعنی که معنا می‌کردند، ایشان به مشهور نسبت داده انشاء ایجاد المعنی باللفظ فی الوعاء المناسب، این ایجادی بودن را در طلب قائل نیست، این قسمت دومش هم تأکید بر همین معنا می‌کند، حالا اسم انشاء را بگذاریم خیلی مهم نیست و آن تقسیم بندی‌هایی که عرض کردم تقسیم بندی‌های دو گانه و این که ما جملات را دو قسم کنیم، سه قسم کنیم، چهار قسم کنیم بیشتر جنبۀ لفظی دارد و الا از جهت ماهوی نکته به این ۲ تا، ۳ تا، ۴ تا مهم نیست، ممکن است آن که دو تا می‌کند با آن که ۴ تا می‌کند در تبیین حقیقت اقسام با آن که ۲ تا هست یکی‌اند ولی نحوۀ تقسیم بندی‌هایشان فرق دارد، مرحوم رضی در بحث حال ایشان می‌گوید که حال باید خبریه باشد، در برنامۀ قواعد عربیه آدرسش هست، شرح رضی، جلد ۲، صفحۀ ۴۰، مرحوم رضی در کافیه در بحث حال ایشان می‌فرماید که و اما وجوب کونها خبریة فلان مقصود المجیء بالحال تخصیص وقوع مضمون عامله بوقت وقوع مضمون الحال فمعنا قولک جائنی زید راکبا ان المجیء الذی هو مضمون العامل واقع وقت الرکوع الذی هو مضمون الحال و من سم قیل ان الحال یشبه الظرف فی المعنی، این تفسیر خبریه بود، خبریه بودن حال بود، می‌گوید این معنا یکی برای حال هست در مورد جملات انشائیه نمی‌آید، ایشان می‌گوید و الانشائیه اما طلبیة او ایقاعیه بالاستقرار و انت فی الطلبیة لست علی یقین من حصول مضمونها فکیف تخصص مضمون العامل بوقت حصول ذلک المضمون. ظاهرا مراد از مضمون طلبیه آن امتثال مأمور به هست، تحقق مأمور به هست، می‌گوید شما یقین ندارید که مضمونش حاصل می‌شود یا نمی‌شود، ممکن است حاصل بشود، طلب که می‌کنیم یک چیزی از مأمور طلب می‌کنید ممکن است مأمور را بیاورد یا نیاورد، حالا در دعا هم که یک نوع طلب از پایین از بالا هست ممکن است این دعا اجابت بشود، نشود، زمانش هم مشخص نیست. و انت فی الطلبیة لست علی یقین من حصول مضمونها فکیف تخصص مضمون العامل بوقت حصول ذلک المضمون، یقین ندارید که اصلا وقتی دارد ندارد.

و اما الایقاعیة نحو بعت و طلقت فان المتکلم بها لا ینظر ایضا الی وقت یحصل فیه مضمونها بل مقصوده ایقاع مضمونها و هو مناف لقصد وقت الوقوع.

مقصود گوینده می‌خواهد مضمونش را واقع کند، ایجاد کند، ایقاع همان معنای ایجادی که آقایان دارند، بل یعرف بالعقل لا من دلالة اللفظ ان وقت التلفظ بوقت الایقاع وقت وقوع مضمونه. می‌گوید عقلا ما این را می‌فهمیم که همین موقعی که من به لفظ ایقاع تلفظ می‌کنم همین زمان، زمان وقوع مضمون است، این نکته را در توضیح این عبارت عرض بکنم آن این است ایشان می‌گوید که در جملات انشائیه اصلا وقت جزء مدلول کلام نیست، ولو عقلا ما می‌فهمیم همین زمان واقع شده ولی متکلم نمی‌خواهد این مطلب را با کلامش افهام کند، دلالت لفظیه نیست. حالا ببینید جملات ایقاعیه به تعبیر ایشان بعضی‌هایشان مثل بعت و طلقت در حال می‌خواهند یک چیزی را ایجاد کنند خب آنها بحثی نیست، بعضی جملات هستند که مضمونشان مضمون جملۀ شرطیه است، مفاد مفاد شرطیه است می‌گوید که ان متُّ فهذا ملک لزید، وصیت، انت حر دبر حیاتی، تدبیر، که عتق معلق بر موت است، اینها الآن آیا ایشان همین را بخواهد بگوید در همه جاها ایقاعات زمانش وقت وقوع مضمون هست چی است؟ ممکن است ایشان حتی همین موارد را بگوید الآن یک چیزی واقع می‌شود و آن خود جملۀ شرطیه، جملۀ شرطیه با گفتن من این مفاد تحقق پیدا می‌کند، من اعتبار می‌کنم جملۀ شرطیه را، جملۀ شرطیه لازم نیست که شرطش تحقق پیدا کند تا جزا تحقق پیدا کند، تا این ملازمه صادق باشد، صدق ملازمه به تحقق شرط و بالتبع تحقق جزا نیست، این ملازمه وقتی که من این اعتبار را کردم این ملازمه تحقق پیدا می‌کند، البته ملازمه اعتباری است، ملازمه حقیقتش اعتباری است، حقیقتش چیزی بیشتر از اعتبار نیست. بنابراین حتی در موارد جملات شرطیه هم آن مضمون، آن قضیۀ شرطیه الآن صادق است و منهنا یظهر حالا یک نکته‌ای را می‌خواهم عرض بکنم که آن مطلبی که آقای روحانی در حاشیه به عنوان نقض بر مسلک مشهور ذکر کرده بودند و مسلک مرحوم آخوند آن نقض اصلا درست نیست، نه نقض بر مسلک مشهور است نه نقض بر مسلک مرحوم آخوند هست. عبارت ایشان را یک بار دیگر من می‌خوانم در عبارت حاشیه‌شان را، ایشان در متن تمایل پیدا می‌کند به مسلک مشهور و مسلک مرحوم آخوند را قبول نمی‌کند، در حاشیه می‌خواهد بگوید که نه یک نکته‌ای اینجا وجود دارد که هم مسلک مشهور را خراب می‌کند هم مسلک مرحوم آخوند را خراب می‌کند هم مبناهای دیگر را خراب می‌کند.

«لا يخفى‏ انه‏ قد وقع‏ الاتفاق‏ على ان للإنشاء نحو ثبوت قبل تحقق شرائط فعليته، فللحكم ثبوت قبل تحقق شرط الفعلية، و هو المعبر عنه بالحكم الكلي في قبال عدمه، و للملكية نحو وجود بمجرد الإنشاء قبل فعليتها و اعتبارها من العقلاء أو الشارع، و هذا أمر وجداني يعترف به كل أحد على الاختلاف في المراد في الإنشاء.

و هذا ما نعبّر عنه بالوجود الإنشائي و بملاحظة هذه الجهة يمكن ان ننفي سائر الأقوال في الإنشاء.

اما القول الأول: فمقتضاه انعدام الإنشاء بتصرم اللفظ، لأن ما به وجود المعنى هو اللفظ و المفروض تصرمه، الّذي ينافي ما قلناه من وجود المنشأ بنحو مستمر.»

فکر می‌کنم این قول اوّلی که ایشان گفته قول مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی باشد، اینجا عرض کردم در جلسۀ قبل ظاهرا تقسیم بندی که ایشان در دورۀ بعدی داشته با تقسیم بندی متن منتقی فرق داشته، این ما به وجود المعنی که در اینجا با این تعبیر این مطلب را فرموده که. ایشان می‌گوید که این فکر می‌کنم مراد این مسلک باشد، مسلک مرحوم حاج شیخ محمد حسین، ایشان می‌گوید ایجاد المعنی باللفظ بالعرض، می‌گوید لفظ را که شما به کار می‌برید با این لفظ، لفظ حقیقتا ایجاد می‌شود معنا بالعرض ایجاد می‌شود. خب بنابراین آن معنایی که بالعرض با لفظ ایجاد می‌شود مقومش لفظ است، تا وقتی که لفظ هست باید آن لفظ حقیقتا موجود باشد تا بگوییم این لفظ حقیقتا وجود لفظ است عرضا و ادعاءً و مجازا وجود معناست، این فکر می‌کنم اما القول الاول مراد قول مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی است، فمقتضاه انعدام الانشاء بتصرم اللفظ، لأن ما به وجود المعنی هو اللفظ و المفروض تصرم الذی ینافی ما قلنا فی وجود المُنشئ بنحو مستمر. خب این قول اوّل عرض کردم باید مراد قول مرحوم حاج شیخ محمد حسین باشد، اما قول المشهور فلأن ثبوته یتوقف علی تحقق الاعتبار العقلائی او الشرعی فی وعائه المناسب له و هذا قد یتوقف علی شرائط خاصه فاذا لم تتوفرت لم یتحقق الاعتبار للمُنشئ و هو خلاف الوجدان لصدور البیع و التملیک عند عقد الفضولی مع الجزم بعدم تحقق الاجازة فضلا عن عدم تحققها فعلا. ایشان اعتبار عقلایی یا شرعی را آن مرحلۀ مجعول گرفته در حالی که مراد آقایان از اعتبار عقلایی یا شرعی همان مضمون جملۀ شرطیه است، شارع مقدس می‌گوید با صدور عقد، عقد وصیت، با صدور صیغۀ وصیت این قضیه صادق هست، اذا مات الموصی صار الملک ملکا للموصی له. این لازم نیست مرگ تحقق پیدا کند، این قضیۀ شرطیه از همان اوّل به مجرد صدور صیغۀ وصیت تحقق پیدا می‌کند، مراد از اعتبار عقلایی آن فعلیت اعتبار نیست یا اعتبار شرعی که ایشان این را به آن مرحلۀ فعلیت زده، در حالی که، آن مرحله از همین الآن شروع می‌شود، البته به نحو قضیۀ شرطیه است، قضیۀ شرطیه یک مرتبۀ فعلیت دارد که حالا عرض کردم بحث این که چطور فعلیت تحقق پیدا می‌کند در حالی که موقعی که آن، و منهنا یظهر که آن اگر مراد اعتبار شخصی هم باشد همینجور است، من یک اعتبار شخصی به نحو قضیۀ شرطیه دارم که نتیجه‌اش آن مرحلۀ فعلیت است، ایشان حالا مرحلۀ بعدی را اما القول الرابع که فکر می‌کنم قول مرحوم آخوند است.

«لصدور البيع و التمليك عند عقد الفضولي مع الجزم بعدم تحقق الإجازة فضلا عن عدم تحققها فعلا.

و اما القول الرابع: فان مقتضاه انه لو رفع المنشئ يده عن اعتباره يرتفع المنشأ، مع ان إجازة المالك تتعلق ببيع الفضولي و عدمه و لو مع رفع الفضولي يده عما أنشأه، فلو لم يكن الوجود الإنشائي غير الاعتبار الشخصي»

این تعبیر که می‌خواهد بکند اعتبار شخصی برای مبنای مرحوم آخوند است.

«لم يكن معنى صحيح لتعلق الإجازة بالبيع الفضولي إلا وجود لشي‏ء حال الإجازة على بعض الأقوال.»

ایشان می‌گوید که اجازه به چی تعلق می‌گیرد؟ یک چیزی باید اینجا تحقق داشته باشد و آن چیزی که اینجا تحقق دارد یک امر مستمر هست ولو این که مُنشئ رفع ید کند از انشائش، این مطلب را داشته باشید، ببینید کسی که یک انشائی می‌کند به وسیلۀ این انشاء یک امر اعتباری تحقق پیدا می‌کند ولو رفع ید از انشائش بکند، اینجور نیست که آن امر، اوّلا یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم آن این است که انشاء خودش وجود ندارد، انشاء خودش یک امر متصرم الوجود است ولی به وسیلۀ این امر متصرم الوجود یک امر انشائی تحقق پیدا می‌کند که ایشان هم تعبیر می‌کند و هذا ما نعبر عنه بالوجود الانشائی، نه انشاء. من کی وصیت کردم؟ وصیت تاریخ‌دار است، زمانی است، ولی به وسیلۀ این وصیت یک امر انشائی تحقق پیدا می‌کند، آن امر انشائی البته بعضی از امور انشائی هستند که این امر انشائی ممکن است برای این که آن امر انشائی اثر داشته باشد و موضوع باشد برای احکام عقلا متوقف بر این باشد که من رفع ید از انشاء هم نکرده باشم، مثلا در وصیت، من وصیت که می‌کنم این وصیت در صورتی شارع مقدس و عقلا این وصیت را موضوع برای ملکیت و حریت قرار می‌دهند که من رفع ید از وصیت خودم نکرده باشم، حالا من در مورد تدبیر نمی‌دانم، اگر ما گفتیم تدبیر یک عقد لازم است، اشکالی ندارد تدبیر را ما عقد لازم قرار می‌دهیم، یعنی فرض کنید شخص به محضی که گفت انت حر دبر حیاتی این قضیۀ تعلیقیه تمام شده باشد، لازم باشد دیگر نتواند ازش رجوع کند، یعنی اگر رجوع هم بکند اثر دارد، در مورد وصیت اینجور نیست، وصیت گفته اگر شما برگردید دیگر اثر ندارد، حالا من در مورد وصیت اگر لازم بود، عقلاءً که مانعی ندارد که وصیت لازم باشد، اگر وصیت لازم ما فرض کردیم معنایش چی است؟ معنایش این است که من یک مرحلۀ ایصی دارد، یعنی فعل وصیت، فعل وصیت یک امر زمانی است، متصرم الوجود است ولی با این فعل یک اعتبار شخصی به نحو شرطی تحقق پیدا می‌کند، این اعتبار شخصی به نحو شرطی موضوع هست برای یک اعتبار شرطی عقلایی یا اعتبار شرطی شرعی که با تحقق شرط آن اعتبار فعلیت پیدا می‌کند. پس بنابراین اینها هیچکدام این مطلب که ما با تحقق انشاء یک امر مستمر تحقق پیدا می‌کند نه منافات دارد با مسلک مشهور نه منافات دارد با مسلک مرحوم آخوند، با اینها اصلا منافات ندارد، بنابراین به نظر می‌رسد که این که ایشان این را به عنوان نقض دلیل آورده اصلا هیچکدام از اینها نیست، بله آن مطلب که در متن ایشان متعرضش شده که آیا ما اعتبار شخصی داریم یا مستقیما مُنشئ موضوع برای اعتبار عقلایی یا اعتبار شرعی درست می‌کند آن بحثی است که باید بهش پرداخته بشود. ولی به نظر می‌رسد وجدانا ما اعتبار شخصی داریم، اعتبار متوقف بر این نیست که، یعنی در جایی که بیع صحیح نیست شرعا بیع تحقق پیدا کرده، بیع اعم از بیع صحیح و فاسد است، بیع فاسد یعنی بیعی که عقلاءً هم فاسد باشد، آن بیع اینجور نیست که بیع تحقق پیدا نکرده، آن وقتی چنین نیست این مُنشئ چی کار کرده؟ یعنی چی را ایجاد کرده؟ اصلا ایقاعی نیست، نه ایقاعی هست، یک اعتباری اینجا کرده که آن اعتبار عقلاء بر این اعتبار، اعتبار خودشان را بار نکردند، شرع بر این اعتبار حکم وضعی را که از سنخ اعتباریات هست بار نکرده و به نظر می‌رسد که در مورد امور ایقاعی حق با مرحوم آخوند است، ولی این که ما طلب را یک چیزی از مقولۀ انشاء می‌گیریم، موارد طلبیه، این خیلی روشن نیست، یعنی این تقسیم بندی سه گانه‌ای که مرحوم رضی در چیز دارد این به نظر دقیق‌تر می‌آید که ما در واقع سه جور اشیاء داریم، جمل داریم، یک سری جمل خبریه، جمل ایقاعیه، جمل طلبیه، حالا من کلمۀ انشاء را به کار نمی‌برم که لفظ مبهم باشد. حالا شما انشاء را یک موقعی مطلق غیر خبر اسمش را انشاء می‌گذارید، یک موقعی نه آن غیر خبریۀ ایقاعیه را اسمش را می‌گذارید انشاء آن دیگر بستگی به بحث لفظ و اصطلاح و امثال اینهاست. به نظر می‌رسد که این سه تا با همدیگر فرق دارد اصلا جوهرا با هم متفاوت هست. یک نکته‌ای اینجا می‌خواهم عرض بکنم، آقای روحانی یک بحثی را اینجا آغاز کردند من یک توضیحی در مورد این بحث بدهم به نظرم می‌رسد که این بحث با شیوۀ بحثی را که دنبال کردند تا حدودی فرق کرده، آقای روحانی اوّل بحث انشاء و اخبار ایشان می‌گویند ما در دو مقام باید بحث کنیم، المقام الاول فی تحقیق معنی الاخبار و الانشاء، و المقام الثانی فی تحقیق معنی الجملة الخبریة و الانشائیة. و این بحث‌ها همه را در مورد تحقیق معنی الاخبار و الانشاء دنبال کردند بعد در تحقیق معنی الجملة الخبریة و الانشائیة بحث را به سبک دیگری دنبال کردند و ادامه دادند. من از آن لفظی که مقام اوّل و مقام ثانی که ایشان به کار برده بودند ابتدا یک چیز دیگری فهمیده بودم و به نظرم می‌آمد خیلی چیز خوبی است ولی نحوۀ بحثی که ایشان بعد دنبال کرده به آن شکل نیست، بحثش تفاوت دارد، من این را یک توضیح بدهم ببینید یکی دو تا نکته اوّل بحث مقدماتی عرض بکنم تا بعد. ما در جملات خبریه یک جمله ممکن است صدق باشد، یک جمله ممکن است کذب باشد، جملات کاذب را هم ممکن است اصلا خود طرف هم اعتقاد نداشته باشد، با این حال این جمله را به کار ببرد، یا لا اقل شک داشته باشد این جمله را به کار ببرد. مفاد جملۀ خبریه در همۀ اینها یکسان است، اینجور نیست جایی که من یقین داشته باشم به مفاد یا شک داشته باشم یا شک نداشته باشم اینها فرق می‌کند، ولی حالا من بحث را در جایی قرار می‌دهم که ما اعتقاد دارد طرف، اعتقاد دارد به مضمون جمله، بحث این هست جایی که اعتقاد دارد ابتداء یک پدیده‌ای در نفس متکلم رخ می‌دهد که به وسیلۀ این لفظ ما از آن پدیده در واقع یک نوع اخباری داریم می‌دهیم ولو حالا این توضیح را عرض بکنم، این که می‌گوییم اخبار می‌دهیم نه این که مخبر عنه من اعتقاد داشتن گوینده است، نه به هر حال یک فعلی در نفس متکلم ایجاد شده است در پی آن فعل من یک جمله‌ای را به کار بردم می‌خواهم مشابه آن فعل را در نفس مخاطب ایجاد کنم، در جایی که اصلا من یقین هم دارم امثال اینها به این شکل هست. حالا موارد شک و موارد این که یقین به خلاف دارم آنها چه شکلی هست آنها بعدا می‌خواهیم دنبال کنیم. در مورد انشاء هم ما یک موقعی یک طلب واقعی هست، یک موقعی اصلا طلب نیست، جایی که طلب هست واقعا طلب هست با جایی که واقعا طلب نیست اینها مضمون جمله یکی‌اند همچنان که مرحوم آخوند در واقع اشاره می‌کند، حالا مضمون چی است صحبت می‌کنیم ولی بحث سر این هست که در جایی که ما دو تا چیز را می‌خواهیم با هم مقایسه کنیم یکی آن فعل نفسانی که در جملات اخباریۀ صادقه وجود دارد با فعل نفسانی که در جملات طلبیه‌ای که طلبش حقیقی است وجود دارد، این دو تا را می‌خواهیم مقایسه کنیم، یعنی منهای بحث لفظ، این که این لفظ ما اوسع هست از آن، یعنی در جاهایی که جمله کاذب هم باشد و من گوینده یقین دارم جملۀ کاذب هم هست این جمله را به همان معنایی به کار می‌بریم در جاهایی که صادق هست به کار می‌بریم. مفاد جمله را فعلا ما کار نداریم. بحث سر این هست که آن جایی که جمله جملۀ حقیقی هست، صادق هست یا طلب طلب حقیقی هست می‌خواهیم ببینیم چه فعلی در نفس انسان وجود دارد، یک فعل حقیقی داریم به نام اخبار نفسی، اخبار غیر را نمی‌خواهم بگویم، یعنی یک امر نفسانی وجود دارد به تعبیر دیگر ما قبل از این که خبر بدهیم یک صفت نفسانی در من وجود دارد به نام طلب، یک صفت نفسانی در جملات خبریۀ صادقه وجود دارد به نام اسناد. این دو تا را می‌خواهیم تحلیل کنیم، ما عرض می‌کردیم که اسناد که مراد از اسناد آن اسناد تام هست، یک فعل نفسانی هست که ما دو تا مفهوم را در عالم ذهن می‌خواهیم بگوییم این دو تا مفهوم در عالم خارج وحدت دارند مفهومی که در عالم ذهن متغایرند در عالم خارج وحدت دارند، حالا چه از این اسناد خبر بدهم چه ندهم، منهای هنوز در آن مرحلۀ قبل از اخبار دادن. این اسناد که دارم در عالم ذهن ازش خبر می‌دهم ممکن است صادق باشد ممکن است کاذب باشد. صدق و کذب در آن مرحلۀ اسناد ذهنی، در آن مرحلۀ قضیۀ معقوله وجود دارد، این حالا یک چیز در پرانتز بگویم، معقول گاهی اوقات مراد در کلمات اهل فلسفه به مفاهیم کلیه معقول می‌گویند، مفاهیم جزئیه معقول نمی‌گویند، من به این معنا به کار نمی‌برم. معقول به همۀ چیزهایی که در ذهن انسان شکل می‌شود، قضیۀ ذهنیه، مراد از معقول که اگر تعبیر می‌کنم مراد آن معقوله به اصطلاح فلسفی خاص نیست که باید کلی باشد تا معقول اولی، ثانی یا امثال فلسفی، منطقی که نه، آنها همه مسائل کلیه است که معقول. بگوییم حالا قضیۀ ذهنیه که دیگر با آن اصطلاح هم قاتی نشود. ما یک قضیۀ ذهنیه داریم که از مقولۀ خبر است، از مقولۀ حکایت است که در ذهن گوینده شکل گرفته است، هنوز اخبار هم نداده، این قضیه قضیه‌ای است که یک واقع دارد، اگر با آن واقعش تطبیق کرد صدق است، اگر با آن واقعش تطبیق نکرد کذب است، به خلاف بعضی از صفت‌های نفسی طلب، طلب واقع ندارد، بنابراین هر دوی اینها فعل نفسانی‌اند، این فعل نفسانی بعضی‌هایش فعلی است از سنخ حاکی، فعل حاکی، بعضی‌هایش فعل حاکی نیست، مثل طلب، فعل حاکی نیست. یعنی از ماورای خودش خبر نمی‌دهد، خودش یک حالتی هست در نفس انسان، وصفی هست در درون انسان، خب این یک مرحله، که جوهر تفاوت اینها به این هست که یکی‌شان جنبۀ حکایی دارد، یکی‌شان ان کانت للنسبته واقع تطابقه او لا تطابقه فهو اسناد اخباری فهو قضیة خبریة و ان لم یکن له واقع بل کان صرف صفة نفسانیة فهو الانشاء. این طلب، آن طلب نفسانی. یک مرحلۀ دیگر ما داریم که باید بحث بکنیم که چطور می‌شود که آیا ببینید یک بحث بحث آن صفت نفسانیه‌ای هست که در نفس انسان وجود دارد، یک بحث بحث این هست که جملۀ خبریه متوقف بر این نیست که آن صفت نفسانیه در نفس من وجود داشته باشد، در مواردی که من کذب دارم می‌گویم اصلا صفت نفسانیۀ اسناد نفسی وجود ندارد، قضیۀ زید عالم را من در عالم ذهن خودم نیاوردم که، ولی تلفظ می‌کنم بزید عالم، این زید عالم دال بر چیست؟ مدلول زید عالم چیست؟ در مواردی که من به عالمیت زید اعتقاد ندارم، یا شک دارم، زید عالم در جایی که من یقین داشته باشم، در جایی که من شک داشته باشم، در جایی که یقین به خلاف داشته باشم مضمونش یکی است، اضرب زیدا هم در جایی که حقیقتا طلب ضرب زید می‌کنم با جایی که نه حقیقتا طلب ضرب زید نمی‌کنم، می‌خواهم طرف را آزمایشش کنم، می‌خواهم بگویم تو از این زور و عرضه‌ها نداری، پسرم را بزن که حالا ببین چه بهت می‌کنم، می‌گویم پسرم را بزن، پسرم را بزن نه این که واقعا می‌خواهم طلب بکنم پسرم را بزن، می‌خواهم بگویم تو مرد این کارها نیستی، جنم این چیزها را نداری امثال اینها. بحث سر این است در جایی که جملۀ طلبیه برای طلب حقیقی به کار نرفته، برای غیر طلب به کار رفته، مضمون جمله‌اش فرق ندارد، این چی است؟ این نکته‌ای که مرحوم آخوند چیزی به نام طلب انشائی این وسط پایش را باز کرده این امر وجدانی است که ایشان درک کرده که بین جایی که طلب حقیقی هست و جایی که طلب حقیقی نیست مفاد جمله یکی است، به کار رفتن جملات طلبیه در کلام الله با کلام الخلق یکی است، با این که در خداوند که در موردش تمنی و ترجی، اصلا طلب به آن معنایی که در نفوس انسان‌ها وجود دارد که وجود ندارد که، پس بنابراین این چی است مفاد؟ مرحوم آخوند برای حل مشکل مقوله‌ای به نام طلب انشائی، امر انشائی، امثال اینها درست کرده است برای این که مشکل را حل کند، یک امر وجدانی که ما درک می‌کنیم. مرحوم آقای حاج شیخ بحث را به گونۀ دیگری دنبال کرده، این را آقای اراکی در اصولشان این بحث خبر و انشاء از مجلس درس آقای حاج شیخ مطالبی نقل کرده اینها را ملاحظه بفرمایید امروز کلاس راهنما این بحث را دنبال می‌کنیم، یعنی خلاصۀ بحث ما این هست که مفاد جملۀ خبریه که در مواردی که متکلم اصلا در نفسش به مضمون این جمله اعتقاد ندارد بلکه به خلافش اعتقاد دارد چیست، و مفاد جملۀ انشائیه، حالا طلبیه را در نظر بگیرید حالا انشائیه را کنار بگذارید، جملۀ طلبیه را در نظر بگیرید، مفاد جملۀ طلبیه در مواردی که صفت طلب حقیقی وجود ندارد، صرفا یک طلب، این چی است؟ اوّلا تفاوت خبر و انشاء چی است؟ جملۀ خبریه و جملۀ انشائیه چی است؟ ثانیا در خود جملۀ خبریه بین جایی که متکلم علم به این جمله داشته باشد مضمون و جایی که علم به آن نداشته باشد آیا فرق است؟ وجدانا ما می‌فهمیم که مستعمل فیه این جمله فرق ندارد، ولو انگیزه‌اش متفاوت باشد، یعنی این مطلب مرحوم آخوند که می‌فرماید داعی اینجا هست مطلب درستی است، حالا ما داعی را در مرحلۀ مراد تفهیمی هم می‌دانیم آنها را هم کار ندارم، ولی به هر حال مراد استعمالی در موارد جمل کاذبه و جمل صادقه و جمل طلبیه‌ای که طلبش حقیقی باشد و جمل طلبیه‌ای که طلب حقیقی وجود نداشته باشد یکسان است، چی است که این، بحث ما در واقع این مرحله است. این را حالا بعد از ظهر ملاحظه بفرمایید، حالا وقت گذشته من فقط یک جمله را تکمیل بکنم من آن دو مقامی که آقای روحانی در نظر گرفتند من در ذهنم این بود یک مقام این است که منهای لفظ ما آن صفت نفسانی را می‌خواهیم بررسی کنیم، یعنی مقایسۀ بین اسناد در جمل، اصلا صادق و کاذبش را هم کار نداریم، یک پدیده‌ای در نفس انسان، فعلی در نفس انسان وجود دارد به نام اسناد خبری، یک فعلی در نفس انسان وجود دارد به نام طلب، این دو تا را یک موقع با هم مقایسه می‌کنیم، یک موقعی نه جملۀ خبریه با جملۀ انشائیه را مقایسه می‌کنیم که بحث لفظ و دلالت و امثال اینها در کار می‌آید. خب این دو تا مقایسه کاملا به جاست، اما اگر معنای اخبار و انشاء را و تحقیق معنی الجملة الخبریة و الانشائیة را به یک جور دیگری که ایشان دنبال کرده خیلی جدا کردن اینها لطیف نیست حالا بعدا عرض می‌کنم بعضی نکات در این مورد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد